Journal of Fiqh and Usul
Vol. 52, No. 1, Issue 120
Spring 2020
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v52i1.71820

فقه و اصول
سال پنجاه و دوم، شماره ۱، شمارهٔ پیاپی ۱۲۰
بهار ۱۳۹۹، ص ۷۶-۵۷

تأملی بر شرط «انتفاء التهمة» در شاهد*

دکتر صدیقه سادات سجادی
دانش آموخته دکتری فقه و حقوق جزا دانشگاه میبد
Email: danesh4009@yahoo.com
دکتر عباس کلانتری خلیل آباد[1]
دانشیار دانشگاه میبد
Email: abkalantari@meybod.ac.ir
دکتر نفیسه متولی زاده نائینی
استادیار دانشگاه میبد
Email: motavallizade@meybod.ac.ir

چکیده

گواهی شهود در دادگاه‌ها از جمله ادله اثبات در حقوق کیفری و مدنی است. برای اطمینان به نتایج گواهی، شرایط سخت‌گیرانه‌ای برای شاهد در نظر گرفته شده است که بنابر نظر مشهور فقهای شیعه عبارتند از: بلوغ و عقل، اسلام و طهارت مولد، عدالت و انتفاء تهمت. گرچه متهم نبودن شاهد، یکی از صفاتی قلمداد شده است که فقدان آن، شاهد را با عدم قبولی شهادتش مواجه می‌کند؛ ولی دقت در کلمات فقها و تعبیرات آنها در این مورد نشان می‌دهد که آنچه به عنوان مانع شهادت مطرح است متهم بودن شاهد و احتمال شهادت ناحق وی به جانبداری از یکی از طرفین دعوا نیست؛ چرا که با پذیرش عدالت وی، این احتمال ضعیف و یا منتفی است؛ بلکه ذینفع بودن شاهد در شهادت است. در این راستا دیدگاه فقهایی که به جای شرط «انتفاء تهمت» از شرط «ذینفع نبودن شاهد» استفاده کرده‌اند ترجیح داده شده است.

کلیدواژه‌ها: شاهد، شرایط شاهد، انتفاءتهمت، ذینفع نبودن در شهادت.

---

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۱/۰۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۰۹/۲۸.
۱ . نویسنده مسئول

A Reflection on the Absence of Accusation as a Condition for Witness

Seddigheh Sadat Sajjadi, Ph.D. Graduate of Islamic Jurisprudence and Criminal Law, Meybod University

Abbas Kalantari Khalil Abad, Ph.D. Associate Professor, Meybod University (Corresponding Author)

Nafiseh Motavalli Zade Naeini, Ph.D. Assistrant Professor, Meybod University

Abstract

The testimony of witnesses in courts is among the evidence in penal and civil law. In order to rely on the results of testimony, strict conditions have been prescribed for witness which, according to the famous opinion of Shiite jurists are maturity, wisdom, Islam and legitimacy of birth, justice and the absence of accusation. Although the state of not being accused in witness has been considered as a feature whose absence confronts the witness with the rejection of his testimony, careful examination of the Islamic jurists' words and expressions in this regard shows that the accusation of witness and the probability of perjury in favor of one of the parties are not considered as an obstacle to testimony ; since, if his justice is accepted, this probability is weak or unimaginable; instead, the obstacle is that the witness is a beneficiary. Therefore, the opinion of those jurists who have used the condition that the wintess is not a beneficiary instead of the absence of accusation has been preferred.

Keywords: witness, the conditions of witness, absence of accusation, not being a beneficiary in testimony

مقدمه

ادله اثبات، از مباحث مهم در آیین دادرسی است که زمینه را برای رفع خصومات و احقاق حق فراهم می‌سازد. یکی از این ادله، گواهی دادن شهود در دادگاه‌ها است. در فقه اسلامی برای شاهد، شرایط و صفاتی در نظر گرفته شده که در صورت فقدان آنها گواهی شاهد پذیرفته نمی‌شود. بنا بر نظر مشهور فقهای شیعه شش شرط برای شاهد لازم دانسته شده است که عبارتند از بلوغ، عقل، اسلام (ایمان)، طهارت مولد، عدالت و انتفاء تهمت.

در این پژوهش نگارنده در صدد است تا با بررسی مفهوم «تهمت» و شرط «انتفاء تهمت»، شرط بودن این خصوصیت را مورد خدشه قرار داده و نام جایگزین مناسب به جای این شرط را از کتب فقهی ترجیح دهد.

شرط انتفاء تهمت و مستندات آن

یکی از شرایطی که در کتب فقهی برای شاهد ذکر شده است، «ارتفاع التهمة» است؛ این شرط که با تعابیر دیگری نظیر «انتفاء تهمت» یا «رفع اتهام» یا «نفی اتهام» و ... نیز به کار رفته است به این معنی است که بعضی رابطه‌ها و پیوندهای فامیلی و خویشاوندی و یا بعضی آشنایی‌ها و ارتباطات اجتماعی بین شاهد و دیگران ممکن است این شبهه را به وجود آورد که به خاطر این گونه روابط، به ناحق، له یا علیه دیگری شهادت دهد؛ و چون شاهد در معرض اتهام است به خاطر پرهیز از آثار این اتهام، شهادتش پذیرفته نیست.

مستند عدم پذیرش شهادت متهم، روایاتی است که شهادت «متهم» یا «ظنین» را از موارد نپذیرفتن شهادت ذکر کرده‌اند؛ از جمله روایات زیر:

- عبد اللّه بن سنان (حرعاملی، ۲۷/ ۳۷۳، باب ۳۰، ح ۱) گفته است: از امام صادق (ع) پرسیدم: کدام شاهدها شهادتشان پذیرفته نیست؟ فرمود: مظنون و متهم.

- سلیمان بن خالد (همو، ۲۷/ ۳۷۳، باب ۳۰، ح ۲) در مورد شاهدانی که شهادت‌شان پذیرفته نمی‌شود از امام صادق (ع) سؤال می‌کند، امام می‌فرماید: مظنون و دشمن. راوی می‌پرسد: فاسق و خائن چه؟ امام می‌فرماید: همه اینها داخل در مظنون هستند.

- روایت عبید الله حلبی از امام صادق (ع) (همو، ۳۷٤، ح ٥): از امام صادق (ع) در مورد کسانی که شهادت‌شان رد می‌شود سؤال شد، فرمود: مظنون و متهم و دشمن. گفتم: فاسق و خائن چه؟ فرمود: این در مظنون داخل است.

- روایت محمدبن مسلم از امام باقر (ع) (همو، ح ٦): پیامبر اکرم فرمود: شهادت کـودک و دشـمن و متهم و ظنین جایز نیست.

- روایت سماعة (طوسی، تهذیب الأحکام، ٦/ ٢٤٢، ح ٥٩٩): از معصوم (ع) (روایت مضمره[1] است و معصوم ممکن اسـت امـام صـادق (ع) باشـد و یـا امـام کـاظم (ع)) در مـورد شـاهدهایی پرسـیدم کـه شهادت‌شان رد می‌شود، فرمود: تردید کننده و دشمن و شریک و پرداخت کننـده غرامـت و اجیـر و بـرده و تبعیت کننده و متهم؛ همه این‌ها شهادتشان رد می‌شود.

شناخت متهم

براساس روایات فوق شهادت متهم پذیرفته نیست. اما این کـه مـراد از مـتهم کیسـت از ایـن روایـات، نمی‌توان چیزی به دست آورد. اگر متهم را به معنی کسی بدانیم که تهمتی بر او واقع شده اسـت از دو حـال خارج نیست:

الف - مراد این است که فرد، در موقع شهادت در معرض تهمت قرار دارد؛ به این معنـا کـه بـه خـاطر انگیزه‌ای ممکن است به نفع یا علیه کسی شهادت دهد، بنـابراین چنـین کسـی در شـهادت دادنـش مـتهم است.

ب - منظور این است که فرد، متهم به انجام اعمال زشت و گناه است؛ و شـاهد هـم مثـل هـر انسـان دیگری محتمل است که مرتکب این گونه اعمال شود؛ در این صورت، متهم فردی است که در وی احتمال گناه کردن وجود دارد؛ چنان که ظنین در روایات فوق، فردی است که در مورد او ظن گناه و معصیت می‌رود و این که در بعضی روایات (حرعاملی، ۲۷/ ۳۷۳، باب ۳۰، ح ۲) آمده که خائن و فاسق هم در زمره ظنین داخل است، به همین معناست؛ یعنی کسی که در مورد وی احتمال خیانت و فسق وجـود دارد و وقتـی کـه مرتکب معصیت شد، عمل او باعث می‌شود که به وی ظن به معصیت وجود داشته باشد؛ بنـابراین، مـتهم کسی است که در مرتبه پایین‌تری از ظنین قرار دارد؛ زیرا درباره وی، ظن به گنـاه وجـود نـدارد؛ بلکـه فقـط احتمال گناه است (مؤمن قمی، ١/ ٥٥٦). البته نمی‌توان به صرف اینکه احتمال بدی یـا گنـاه دربـاره کسـی وجود دارد به او عنوان متهم داد؛ مگر این که قبلاً مثلاً لغزشی یا مسأله‌ای داشته باشد و یا از روی قرینـه یـا سوء سابقه او احتمال بد بودن در مورد وی داده شود و گرنه لازمه این قول این می‌شـود کـه همـه افـراد غیـر معصوم متهم محسوب شوند؛ و التزام به چنین قولی صحیح نیست.

۱. مُضمَر حدیثی است که راوی، نامِ امامی را که از وی نقل حدیث نموده است، ذکر نکند بلکه با ضمیر از ایشان، یاد کند (مدیر شـانه‌چـی، درایهٔ الحدیث، ۸۲).

این که در روایات فوق، الفاظ ظنین و متهم بصورت مطلق ذکر شده و آنها را مقید به شهادت دادن نکرده است شاید اشاره به افرادی دارد که چون احتمال یا ظن گناه در مورد آنها وجود دارد یعنی أماره عدالت و صلاح در آنها نیست به همین علت شهادت‌شان پذیرفته نیست. اگر قول دوم در معنای متهم پذیرفته شود و اتهام به معنای احتمال گناه و معصیت باشد؛ در این صورت، صفت نفی اتهام برای شاهد، صفت جدیدی در کنار صفات دیگر او همچون بلوغ و عقل و عدالت و ... نخواهد بود بلکه اتهام به معنی احراز نشدن صلاحیت و عدالت وی در شهادت دادن است و بیان دیگری برای این سخن است که یکی از شرایط شاهد، عادل بودن است و کسی که مظنون به معصیت و یا متهم به گناه است، احتمالاً ملکه عدالت در وی وجود ندارد یا حداقل احراز نشده است، و بنابراین شهادتش پذیرفته نیست (همو، ۱/ ۵۵۷؛ نراقی، ۱۸/ ۲۳۳). در نتیجه، براساس این قول، این روایات چیزی بیش از صفت عدالت را برای شاهد اثبات نمی‌کند، و در مورد ارتفاع تهمت به معنایی که صفتی در کنار عدالت و قسیم آن محسوب شود ـ که در حالت اول از آن سخن گفته شد ـ از این گونه روایات نمی‌توان برداشت کرد.

مراد فقها از ارتفاع یا انتفاء تهمت به عنوان یکی از شرایط شاهد، احتمال اول در معنای تهمت است؛ یعنی متهم بودن به شهادت ناحق؛ چنان که بعضی فقها دلالت این روایات بر بیان یکی از صفات شاهد با عنوان «عدم اتهام» را دلالتی تام دانسته‌اند (نراقی، ۱۸/ ۲۲۵). البته تام بودن در صورتی است که اتهام در این روایات، اتهام در واقعه‌ای خاص و یا شهادتی خاص تلقی شود و آوردن لفظ شهود یا شهادت در ابتدای روایات مربوط به متهم، قرینه‌ای باشد بر این که مراد، اتهام در موقع شهادت دادن باشد نه اتهام به طور مطلق که بیشتر با وصف عدالت جور در می‌آید.

همان گونه که گفته شد از آیات یا روایات، دلیلی بر اینکه از شاهد، صفتی تحت عنوان اتهام، نفی شده باشد نمی‌توان به دست آورد. بلکه شاید صحیح‌تر این است که گفته شود، فقها با مراجعه به منابع و ادله از روی مصادیق ذکر شده در آنها صفتی بنام ارتفاع تهمت را که به نظر آنها وجه مشترک بین مصادیق نفی شهادت بوده استنباط و انتزاع کرده‌اند تا مواردی را که احتمال تأثیر بر روی شهادت در آنها وجود دارد از دایره مجاز شهادت، خارج سازند و سلامت شهادت را تا حد زیادتری تضمین کنند. بدیهی است کسی که نسبت به او احتمال تهمت به این معنا وجود دارد لازم نیست که غیر عادل باشد بلکه می‌توان نسبت به فرد عادل در عین داشتن عدالت، احتمال تهمت داد.

بررسی برخی از مصادیق اتهام مانع از قبول شهادت

در کتب فقهی مصادیقی از کسانی که به دلیل اتهام، شهادتشان پذیرفته نشده مورد بررسی قرار گرفته

است. البته ذکر این مصادیق در کتب فقهی به معنای احصای همه موارد نیست بلکـه نمونـه‌های مشـهورتر ذکر گردیده است. در ادامه به توضیح و بررسی بعضی از آنها پرداخته می‌شود (عدم ذکر همـه مـوارد بـرای جلوگیری از طولانی شدن متن است).

۱. ذینفع در شهادت

شهادت دادن کسی که از شهادت خود نفعی به سوی خود جلب کند و یا باعث منفعتی برای شـریکش شود یکی از موارد اتهام در صفات شاهد قلمداد شده است. در این قبیـل مـوارد، نسـبت بـه شـاهد، اتهـام بی‌طرف‌نبودن وجود دارد و به همین دلیل شهادتش پذیرفته نمی‌شود.

اما مصادیق[1] افراد متهمی که به خاطر ذینفع بودن در شهادت، شهادتشان پذیرفته نیست:

شهادت شریک (محقق حلی، ٤/ ١١٨)**:** شاهد اگر در مالی که بین او و دیگری مشترک است بـه نفـع شریک خود شهادت دهد چون در اثر این شهادت، به مال مشترک چیزی اضافه خواهد شد که خود شـاهد نیز در آن سهم دارد به همین جهت در معرض اتهام است. اتهام او این اسـت کـه ممکـن اسـت بـه نـاحق شهادت داده باشد تا سهمی به مال خویش بیفزاید. اما اگر شخصی در غیر مال مشـترک بـه نفـع شـریکش شهادت دهد شهادت وی مورد قبول است؛ زیرا در این صورت، اتهام ذینفـع بـودن و شـهادت نـاحق بـرای جلب منفعت، وجود ندارد.

مستند سخن فوق روایات أبان از امام صادق (ع) (حرعاملی، ٢٧/ ٣٧٠، کتاب الشـهادات، بـاب ٢٧، حدیث ٣) و روایت سماعة (همو، ٢٧/ ٣٧٨، باب ٣٢، حدیث ٣) (از امام صادق (ع) یا امام کـاظم (ع)) و روایت عبدالرحمن از امام صادق (ع) (همو، ٢٧/ ٣٦٩، باب ٢٧، حدیث ١) است که شهادت شریک را به نفع شریک جایز می‌دانند مگر در موردی که خودش ذینفع باشد.

بعضی (نراقی، ١٨/ ٢٣٧)، از این روایات، حکمی کلی استخراج کرده‌انـد و آن ایـن کـه شـهادت هـر شاهدی در آن چه از آن بهره‌ای می‌برد مردود است چه شریک باشـد و چـه از طریـق دیگـری در آن ذینفـع باشد.

شهادت طلبکار به نفع بدهکار محجور (محقق حلی، ٤/ ١١٨)**:** اگر فردی بدهی زیادی داشته باشد به طوری که طلب مردم از اموال وی بیش از اموال موجود او باشد حـاکم شـرع، حکـم بـه محجوریـت او می‌کند و او را از تصرف در اموالش منع می‌کند. حال اگر یکی از طلب‌کارهای او علیه فرد سومی و به نفـع بدهکار شهادت بدهد که فرد بدهکار از آن شخص ثالث طلبکار است در صورت پـذیرش ایـن شـهادت،

١ . این مصادیق در همه کتب فقهی ذکر شده است و برای جلوگیری از اطاله کلام برای هرکدام تنها از یک منبع نام برده شده است.

مالی به اموال فرد بدهکار، اضافه می‌شود و شهادت‌دهنده که خودش طلبکار بوده به سهم بیشتری از مال می‌رسد و چون ذینفع است شهادتش قابل پذیرش نیست.

بدیهی است که اگر بدهکار، محجور نشده باشد و نیز مالی که در مورد آن شهادت داده می‌شود متعلق حجر نباشد شهادت شاهد (طلبکار) مورد پذیرش است؛ زیرا اتهام ذینفع بودن در این مورد، وارد نیست.

شهادت وصی و وکیل ذینفع (اردبیلی، ۱۲/ ۳۸۵): اگر وصیت کننده، سهمی از مال مورد وصیت را به عنوان اجرت برای وصی تعیین کرده باشد در صورتی که ورثه، ادعای طلبکاری میت از شخص ثالثی کنند و وصی هم به نفع آن‌ها شهادت دهد وصی، در معرض اتهام است؛ زیرا اگر با شهادت او مال بیشتری به اموال میت اضافه شود، خودش نیز از آن سهم می‌برد و در زمینه شهادت، ذینفع است.

همچنین است اگر اجرت وکالت وکیل، سهمی از مال مورد مناقشه باشد در صورتی که شهادت وکیل به نفع مدعی (که غالباً موکل است) انجام شود و حق برای موکل ثابت شود به اجرت وکیل افزوده می‌شود و به علت ذینفع بودن، در معرض اتهام است.

و نیز اگر وصی یا وکیل، مدعی شوند که فلان مال، مالِ موصی یا موکل است و با شهادت‌شان قلمرو وصایت یا وکالت آنها گسترش یابد چون به نوعی برای خود جلب منفعت می‌کنند، ذینفع بوده و در معرض اتهام هستند و به همین جهت، شهادتشان پذیرفته نیست (همو، همان).

در تمام موارد فوق در صورتی که اتهام جلب منفعت در کار نباشد؛ مثل وقتی که شهادت وصی نه مستلزم زیادی اجرت و نه توسعه وصایت او شود، شهادتش پذیرفته است؛ زیرا صرف عنوان وصی و وکیل نیست که موجب عدم پذیرش شهادت وی می‌شود بلکه اتهام ذینفع بودن است که در اینجا منتفی است. بخصوص که وصایت و وکالت در چنین مواردی غالباً نفعی که ندارد هیچ، ضرر و سختی هم دارد. از سوی دیگر غالباً حق الزحمه وصی ـ اگر برای وصی حق الزحمه ای در نظر گرفته شده باشد ـ یا حق الوکاله از مالی غیر از ترکه میت یا مال مورد مناقشه تعیین می‌شود که در این صورت، اتهام ذینفع بودن منتفی است.

شهادت شریک بر فروش سهمی که در آن حق شفعه پیدا می‌کند (همو، همان، ۱۲/ ٣٨٤): اگر مالی بین سه نفر مشترک باشد و یکی از آنها بخواهد سهم خود را بفروشد می‌تواند آن را به هر کس که بخواهد بفروشد و شرکای وی حق شفعه (حق اولویت در خرید سهم شریک) ندارند ولی اگر شرکاء، دو نفر باشند و یکی از آنها بخواهد سهم خود را بفروشد، اولویت در خرید سهم شریک، با شریک اوست و اگر او نخواست سهم شریکش را بخرد، نوبت به خرید دیگران می‌رسد. حال اگر در فرض مسأله اول، سه شریک در مالی مشترک باشند و یکی از شرکاء، علیه شریک دیگر شهادت بدهد که قبلاً مال خود را به یکی

از دو شریک دیگر فروخته بوده، معنای آن این است که الآن مال، مشترک بین دو شریک است و نتیجه آن این است که برای هریک از این دو شریک حق شفعه پیدا شده است. در اینجا نیز چون شاهد، در شهادت خود و نتیجه شهادتش ذینفع است ـ چون با شهادتش دارای حق شفعه شده است ـ به خاطر اتهام جلب منفعت، شهادتش را نمی‌پذیرند.

بدیهی است که اگر شاهد ذینفع نباشد و با شهادتش دارای حق شفعه نشود شهادتش پذیرفته است؛ مثل جایی که حق شفعه را اسقاط کرده یا آن را بخشیده باشد و شهادت او بعد از اسقاط یا بخشش آن باشد.

شهادت شاهد بر جراحت مورّثش (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۳/ ٤۹٦): اگر فردی علیه دیگری شهادت دهد که وی نفر سومی را مجروح کرده است که این نفر سوم اگر بمیرد، شاهد، وارث او خواهد بود این نوع شهادت، در فقه پذیرفته نیست؛ زیرا شاهد، ذینفع است و مانند وارث دم است که در جریان قتل، علیه قاتل شهادت دهد که در واقع شهادت به نفع خودش است. البته اگر این جراحت منجر به فوت مورّث شود وارث در شهادت خویش در مظان اتهام است؛ زیرا اگر تنها وارث باشد تمام دیه و اگر یکی از وراث باشد بخشی از دیه نصیب او خواهد شد. بله اگر جراحت، منجر به فوت نشود یا مجروح، بدهکار باشد که در صورت فوت، تمام دیه‌اش به عنوان بدهی‌اش پرداخت خواهد شد در این صورت، شاهد چون نفعی از شهادت خود نمی‌برد، شهادتش پذیرفته می‌شود (نقل به مضمون از اردبیلی، ۱۲/ ۳۸٦).

شهادت مولا به نفع برده مأذون (محقق حلی، ٤/ ۱۱۸): اگر مولا که قبلاً مالی را در اختیار برده‌اش گذاشته و به او اجازه تصرف در آن را داده بوده است، در مورد تصرفات برده و به نفع او شهادت دهد شهادتش پذیرفته نیست؛ زیرا آنچه در اختیار برده است مال مولا است و شهادت او به نفع برده، شهادت به نفع خودش محسوب می‌شود.

شهادت طلبکار به نفع میت بدهکار: اگر فردی که مُرده، بدهکار باشد طلبکاران او اگر بر مالی برای میت شهادت دهند شهادتشان پذیرفته نیست؛ زیرا پس از مرگ، ترکه میت به طلبکاران منتقل می‌شود و این طلبکاران با شهادت خود به نفع میت، در واقع به نفع خودشان شهادت داده‌اند و چون ذینفع هستند شهادت‌شان پذیرفته نیست.

موارد فوق به علاوه مواردی دیگر در کتاب‌های فقهی (نراقی، ۱۸/ ۲٤۰؛ طباطبایی، ۱۵/ ۲۸٤؛ اردبیلی، ۱۲/ ۳۸٤ – ۳۸٦؛ محقق حلی، ٤/ ۱۱۸) به عنوان نمونه‌هایی از آنچه اتهام جلب منفعت در آنها وجود دارد، آورده شده، گر چه برای بعضی از آنها مستند روایی ذکر نشده است.

۲. دفع ضرر

اگر جنایت قتلی توسط کودک انجام شود یا قتل خطایی اتفاق افتد؛ عاقله[1] قاتل باید دیه قتل خطائی یا قتل کودک را بپردازند. حال اگر شاهدانی بر انجام قتل توسط کودک یا قاتل خطاکار شهادت دهند و انجام قتل در دادگاه به اثبات برسد؛ در صورتی که یکی از عاقله به عنوان شاهد در دادگاه ادعا کند که شهود دادگاه که برای قتل شهادت داده‌اند عادل نیستند ـ در اصطلاح فقهی بر عدالت شهود، جرح وارد کند ـ شهادت وی پذیرفته نیست و نیز وکیل یا وصی، شهادت دهند که شهودی که بر اثبات مال مورد وصیت یا مال مورد وکالت، شهادت داده‌اند فاسق بوده‌اند و یا شریک، شهادت دهد به اینکه دَین مشترک ادا شده است و یا شوهر، شهادت به زنای همسرش بدهد تا از حدّ قذف در امان بماند یا برای دفع بدنامی و دروغگویی خود، شهادت بدهد در تمام این موارد، گرچه مستقیم منفعتی حاصل نمی‌شود ولی چون شاهد با این شهادت، ضرری را از خود دور می‌کند، غیر مستقیم منفعتی برایش حاصل می‌شود و به خاطر وجود اتهامِ دفع ضرر از خود، شهادتش پذیرفته نمی‌شود (محقق حلی، ٤/ ١١٨؛ سبحانی، ۲/ ۲۷۰).

مستند این سخن نیز روایت سماعة (حرعاملی، ۲۷/ ۳۷۸، کتاب الشهادات، باب ۳۲، حدیث ۳) است که قبلاً متن آن ذکر شد. طبق این روایت یکی از مواردی که شهادت شهود، مورد قبول قرار نمی‌گیرد با عبارت «دافع مغرم» آمده است، یعنی در جایی که برای شاهد، اتهام دفع ضرر از خویش وجود دارد شهادت، پذیرفته نیست.

۳. دشمنی دنیوی

یکی از مواردی که شهادت شاهد، مورد پذیرش واقع نمی‌شود در جایی است که شاهد، علیه کسی که با او دشمنی دنیوی دارد شهادت دهد (فاضل هندی، ۱۰/ ۳۰۹؛ محقق حلی، ٤/ ١١٨) و گفته شده (شهید ثانی، مسالک الأفهام، ١٤/ ١٩١) دشمنی به این معنا است که از گرفتاری او خوشحال و از خوشحالی او ناراحت باشد.

مستند رد شهادت کسی که دشمنی دنیوی دارد و بر اساس این دشمنی شهادت می‌دهد، روایت سکونی از امام صادق (ع) است (حرعاملی، ۲۷/ ۳۷۸، کتاب الشهادات، باب ۳۲، حدیث ٥): شهادت کسی که دشمنی با دیگری دارد و نیز شهادت کسی که دین را خوار و سبک می‌کند پذیرفته نیست.[2]

دلیل عدم پذیرش شهادت وی این است که اتهام بی‌طرف نبودن و إعمال دشمنی در زمان شهادت

---

۱. خویشاوندان مذکری که از طریق پدر به قاتل نزدیکند مثل برادران، عموها و فرزندان آنها؛ در فقه، پرداخت دیه قتل خطایی بر عهده عاقله است (مشکینی، مصطلحات الفقه، ٣٦٤).

۲. لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ ذِي شَحْنَاءَ أَوْ ذِي مُخْزِيةٍ فِي الدِّينِ.

دادن، نسبت به وی وجود دارد.

البته این که آیا در همه موارد این اتهام وجود دارد یا خیر؟ جای بحث است. زیرا می‌توان تصور کرد که علت دشمنی فرد با دیگری، ظلم بزرگی باشد که او در حق این فرد انجام داده باشد؛ مثلاً تهمت بزرگی به او زده باشد یا پدرش یا فرزندش را کشته باشد و باز می‌توان تصور کرد که این فرد، کاملاً عادل باشد و حتی از حق قصاص خود بگذرد و او را به خدا واگذار کند؛ در همه این موارد گر چه دشمنی دنیوی وجود دارد ولی اتهامی قابل تصور نیست (نراقی، ۱۸/ ۲٤٤).

تعبیراتی نظیر «خصم»، «ذی شحناء» و «ذی غمر علی اخیه»[۱] کـه در روایـات بکـار رفتـه نسـبت بـه صفت عدالت، عموم و خصوص من وجه هستند؛ لذا سؤال است که در جایی که هـم ایـن خصوصـیات و هم عدالت وجود دارد چرا باید شهادت فرد پذیرفته نشود؟

در عین حال، اگر کسی به خاطر دشمنی دینی علیه دیگری شهادت دهد؛ مثل وقتی که کسی به خـاطر فسق دیگری علیه او شهادت دهد، این نوع شهادت پذیرفته است، چه شهادت به نفع دیگـری باشـد یـا بـه ضرر او.

۴. تکدی‌گری حرفه‌ای

ازدیگر مواردی که شهادت شاهد پذیرفته نمی‌شود شـاهدی اسـت کـه گـدایی و درخواسـت کمـک از مردم، حرفه و شغل او شده باشد؛ مثل کسانی که در بازارها، مغازه‌ها، درب خانه‌ها و در کوچه و خیابـان از مردم گدایی می‌کنند. اما کسانی که گاه‌گاهی اقدام به سؤال و درخواست می‌کنند، مخصوصاً اگر درخواست آنان به خاطر نیاز مالی باشد، مانعی از پذیرفتن شهادت‌شان نیست (محقـق حلـی، ٤/ ۱۱۹؛ شـهید ثـانی، مسالک الأفهام، ١٤/ ۱۹۹).

مستند این قول روایات زیر است:

روایت علی‌بن‌جعفر از برادرش امام موسـی‌بن‌جعفر (ع): (حرعـاملی، ۲۷/ ۳۸۲، کتـاب الشـهادات، باب ۳۵، حدیث ۱) از او در مورد گدایی پرسیدم که جلو دیگران، دست دراز می‌کند آیـا شـهادتش پذیزفتـه است؟ فرمود: پدرم شهادتش را نمی‌پذیرفت وقتی دست گدایی دراز می‌کرد.

در روایتی از محمدبن مسلم (کلینی، ۷/ ۳۹٦، ح ۱۳) هم حکم شهادت سائل از زبان پیامبر نقل شده و هم امام باقر (ع) دلیل آن را بیان کرده‌اند:

---

۱. شحناء و غمز (و در بعضی نسخه‌ها غمر) که در روایات آمده است هردو به عداوت و دشمنی معنا شده است (ابن بابویه، معانی الأخبـار، ۲۰۹).

إمام باقر (ع) فرمود: پیامبر (ص) شهادت گدایی را که دست گدایی دراز می‌کرد، رد می‌کرد. سپس در ادامه فرمود: علتش این است که اطمینان به شهادت او نیست؛ زیرا اگر به او داده شود راضی است و اگر به او داده نشود خشمگین می‌شود.

همان‌گونه که در روایت آمده است دلیل عدم پذیرش شهادت سائل، عدم اطمینان به شهادت اوست و این عدم اطمینان نیز ناشی از اینست که اولاً در صورتی که مردم از کمک به او امتناع کنند نسبت به آنها خشمگین می‌شود و خشم و بغض نسبت به مؤمنین، کار ناپسندی است و به کسی که چنین کار ناپسندی انجام دهد اطمینان نیست. ثانیاً به علت درخواست و تکدی‌گری‌اش کرامت خود را خدشه دار و خود را خوار ساخته است (علامه حلی، مختلف الشیعه، ٨/ ٥٠٢) و چون به خواری در نفس مبتلا است نمی‌توان بر مال به او اطمینان داشت؛ به همین دلایل، متهم است که در شهادتش، جانب انصاف را رعایت نکند.

۵. شهادت تبرعی در حقوق الناس

اگر فردی بدون اینکه از او خواسته شود که شهادت دهد خودش برای شهادت دادن پیش‌قدم شود، قول مشهور در مورد چنین فردی، عدم پذیرش شهادت وی است (محقق حلی، ٤/ ١٢٠؛ طباطبایی، ١٥/ ٣٢٢؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ٢/ ٤٠٨). البته در مقابل، قول دیگری نیز وجود دارد که پذیرش شهادت شاهد تبرعی را بلامانع می‌داند. (ابن ادریس، ٢/ ١٣٣؛ سبزواری، ٢٨٢؛ اردبیلی، ١٢/ ٤٠٠؛ نراقی، ١٨/ ٢٦٤).

دیدگاه اول برای قول خود مستنداتی ارائه کرده است، از جمله متهم بودن شاهد (علامه حلی، قواعدالاحکام، ٣/ ٤٩٧) به علت حرص و طمع وی در ادای شهادت؛ روایات نقل شده از طرق اهل سنت (ابن حنبل، ٤/ ٤٢٦؛ ابن ماجه، ٢/ ٧٩١) و فتوای مشهور فقهای شیعه که حتماً مستند به دلیلی بوده است که به ما نرسیده است (مؤمن قمی، ١/ ٥٦٧).

در مقابل، بعضی فقها شهادت تبرعی را از موارد تهمت محسوب نکرده و آن را به عنوان ملحقات مبحث صفات شاهد ذکر کرده‌اند (طباطبایی، ١٥/ ٣٢٢) و بعضی شهادت شاهد تبرعی را پذیرفته‌اند و یا لااقل در عدم پذیرش آن تردید کرده‌اند (امام خمینی، ٢/ ٤٤٢؛ فاضل هندی، ١٠/ ٣١٢؛ طباطبایی، ١٥/ ٣٢٤؛ لنکرانی، ٤٩٢؛ وحید خراسانی، ٣/ ٤٦٧).

مستند این دیدگاه نیز نفی فتوای مشهور به دلیل عدم تأیید آن با ادله دیگر و نیز دو روایت دیگر از اهل سنت (ابن حنبل، ٤/ ١١٧؛ ابوداود، ٣/ ٣٠٤) است که شهادت تبرعی را مدح کرده و وقتی در کنار دو روایت مورد استناد قول مشهور قرار می‌گیرد می‌تواند قرینه باشد بر این که در دو روایت اول، مراد، شهادت تبرعی دروغ است نه مطلق شهادت تبرعی (مؤمن قمی، ١/ ٥٦٦).

مستند دیگر این دیدگاه این است که در بسیاری موارد اصلاً تهمتی متصور نیست تا بـرای رفـع اتهـام، شهادت تبرعی مردود اعلام شود مثل مواردی که شاهد، مایل نیست که مشـهود، اثبـات شـود بلکـه مایـل است که اثبات نشود به دلایلی مثل فقر مشهودعلیه، یا دوستی و همنشینی بـا مشـهود علیـه یـا دشـمنی بـا مشهودله یا بخاطر اعتقاد به این که شـهادت دادن واجـب وکتمـان آن حـرام اسـت (اردبیلـی، ۱۲/ ۳۹۹ - ۴۰۰؛ مؤمن قمی، ۱/ ٥٦٥)، و نیز در جایی که می‌پنداشته احضار او برای شهادت‌دادن، کافی است و یا به خاطر شغلی که داشته عجله داشته که زود شهادت بدهد و برود؛ یا مایل بوده کـه حقـی احقـاق شـود؛ یـا می‌پنداشته که مدعی یا حاکم، اطلاعی از اینکه او در جریان شهادت بوده، نداشته است و ... (نراقـی، ۱۸/ ۲٦۳).

در کتب فقهای شیعه (خوانساری، ٦/ ۱۲۸؛ اردبیلی، ۱۲/ ٤٠٠؛ صـاحب جـواهر، ٤١/ ١٠٤؛ فاضـل هندی، ۱۰/ ۳۱۲) بعد از نقل و تحلیل نظرمشهور، عمده دلیل برای پذیرش این دیـدگاه را اجمـاع یـا قطـع اصحاب دانسته‌اند که چون فقهای شیعه، اجماع را به خودی خود، حجیت نمی‌دانند مگر این که کاشف از دیدگاه معصوم باشد که در مطلب مورد بحث، چنین کاشفیتی هم معلوم نیست، قول غیـر مشـهور تـرجیح پیدا می‌کند. ضمن این که بسیاری از فقها در اصل اجماع در چنین موردی و نیز در اصل حکم عدم پذیرش شاهد تبرعـی تردیـد کرده‌انـد (امـام خمینـی، ۲/ ٤٤٢؛ فاضـل هنـدی، ۱۰/ ۳۱۲؛ طباطبـایی، ۱٥/ ۳۲٤؛ لنکرانی، ٤٩٢).

موارد خارج از بحث تهمت

در کتاب‌های فقهی بعضی موارد صریحاً ذکر شده که علی رغم این که تهمت به نظر می‌رسد، آن‌هـا را از حوزه «تهمت» بیرون دانسته و لذا شهادت آنها را مورد قبول دانسته‌اند؛ این موارد عبارتند از:

۱. خویشاوند نَسَبی: نسبت خویشاوندی، مانع پذیرش شهادت نمی‌شود؛ مثل شهادت پدر به نفع یا ضرر فرزند، شهادت فرزند به نفع پدر، شهادت برادر به نفع یا علیه برادر و نیز شهادت سایر خویشاوندان له یا علیه یکدیگر (فاضل آبی، ۲/ ٥١٨؛ فاضل مقداد، ٤/ ٢٩٤).

در شهادت فامیلی گرچه تهمت عرفی وجود دارد ولی دلیلی نیست بر اینکـه تهمـت شـرعی کـه مـانع پذیرش شهادت است نیز وجود داشته باشد؛ بلکه برعکس، دلایل روایی (کلینی، ۷/ ۳۹۳، ح ۱ و ۲؛ همو، ٦/ ٢٤٧) بر پذیرش شهادت آنها وجود دارد.

تنها در مورد شهادت فرزند علیه پدر، قول مشهور میان فقهای شیعه این اسـت کـه‌این شـهادت، قابـل قبول نیست (شهید ثانی، مسالک الأفهام، ١٤/ ١٩٤؛ علامه حلی، قواعد الاحکام، ٣/ ٤٩٦؛ فاضل آبی، ٢/

۵۱۹) و حتی بعضی برآن ادعای اجماع کرده‌اند (طوسی، الخلاف، ٦/ ۲۹۷؛ ابـن ادریـس، ۲/ ١٣٤؛ ابـن زهرة، ٦٢٤؛ مفید، ٤٣).

قائلان این قول برای اثبات سخن خویش به آیه قرآن استناد کرده‌اند آنجا که لقمان در توصیه بـه فرزنـد می‌گوید: «وصاحبهما فی الدنیا معروفاً» (لقمان: ۱۵) و با پدر و مادر در دنیا به خوبی هم‌نشینی کن.

استدلال این گروه این است که چون شهادت فرزند علیه پدر، کار نیـک بـه حسـاب نمی‌آیـد و نـوعی دروغگو پنداشتن و ردکردن سخن او و آزردن وی و نافرمانی و مخالفـت بـا او و از مصـادیق عقـوق اسـت شهادتش پذیرفته نیست (علامه حلی، مختلف الشیعه، ۸/ ۵۱۰؛ فخرالمحققین، ٤/ ٤٢٧).

دلیل دیگر، ادعای اجماع شیخ طوسی (طوسی، الخلاف، ٦/ ۲۹۷) است.

همچنین به روایت شیخ صدوق (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۳/ ٢٦ ح ۷۱) استناد کرده‌اند که «لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ.» «شهادت فرزند علیه پدرش پذیرفته نمی‌شود.»

مخالفان قول مشهور، در رد این قول به آیه «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا کونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَى أَنْفُسِکمْ أَوِ الْوَالِدَینِ وَ الْأَقْرَبِینَ» (نساء: ۱۳۵) استناد کرده‌اند و روایات (حرعاملی، ۲۷/ ٣٤٠، باب ۱۹، ح ۳ و ۲۷/ ۳۱۵، باب ۳، ح ۱) تفسیری مربوط به ایـن آیـه و تعـارض (طباطبـایی، ۱۵/ ۲۹۱) روایـات مـورد استناد قول مشهور با آیه فوق، و نیز عدم اشتراک حکم مادر و پدر در شهادت فرزنـد علیـه آنـان (لنکرانـی، ٤٩٥؛ اردبیلی، ۱۲/ ٤٠٦) و عدم ملازمه بین شهادت فرزند علیه پدر و تکذیب پدر (طباطبایی، ۱۵/ ۲۹۱) و عدم اشتراط شرطی غیر از عدالت برای شاهد (علم الهدی، ٤٩٧، مسأله ۲۷۳) و مخدوش بودن اجمـاع به دلیل پذیرش شهادت فرزند علیه پدر توسط افرادی همچون سید مرتضـی (همـان) و شـهید اول (شـهید اول، ۲/ ۱۳۲).

۲. خویشاوند سببی: شهادت شوهر به نفع و یا ضرر همسرش پذیرفته می‌شود و شهادت زن بـه نفـع یا ضرر همسرش در صورتی پذیرفته می‌شود که شاهد دیگری همراه او وجـود داشـته باشـد (شـهید ثـانی، مسالک الأفهام، ١٤/ ١٩٧؛ فاضل آبی، ۲/ ۵۱۹).

دلیل این سـخن نیـز روایـات حلبـی از إمـام صـادق (ع) (حرعـاملی، ۲۷/ ٣٦٦، بـاب ۲۵ از ابـواب شهادات، ح ۱) و سماعة از امام صادق (ع) یا امام کاظم (ع) (همو، ٣٦٧، ح ۳) است.

۳. دوست: در فقه إمامیة شهادت دوست به نفع دوستش پذیرفتـه اسـت هرچنـد بـین آنهـا دوسـتی و رفاقت محکمی وجود داشته باشد. دلیل پذیرش شهادت آنها نیز این است که عمومـات پـذیرش شـهادت، شامل آنها می‌شود و دلیل خاصی مبنی بر عدم پذیرش نیز وجود ندارد و با وجـود صـفت عـدالت، تهمـت منتفی است (شهید ثانی، مسالک الأفهام، ١٤/ ١٩٩).

٤. مهمان: شهادت مهمان به نفع صاحب‌خانه پذیرفته است هرچند بین‌شان صمیمیت وجود داشته باشد (فاضل هندی، ۱۰/ ۳۱۰؛ تبریزی، جواد، ٤۸۲). دلیل آن نیز عموم روایات باب شهادت و نیز روایت ابوبصیر از إمام صادق (ع) (حرعاملی، باب ۲۹، ح ۳) است: «شهادت مهمان در صورتی که پاکدامن و عفیف باشد پذیرفته می‌شود.»

۵. أجیر: در مورد شهادت اجیر به نفع موجر، سه دیدگاه وجود دارد:

الف ـ دیدگاه فقهای متقدم (ابن حمزه، ۲۳۰؛ ابن براج، ۲/ ۵۵۸؛ طوسی، النهایه، ۳۲۵؛ ابن بابویه، المقنع، ۱۳۳) مبنی بر این که شهادت اجیر مطلقاً (چه در دوره اجاره و چه بعد از پایان اجاره) پذیرفته نیست. مستند این قول روایاتی (حرعاملی، ۲۷، باب ۳۲، ح ۳ و ۲۷، باب ۲۹، ح ۳) است که در آنها شهادت اجیر مردود اعلام شده است

استدلال این گروه آن است که چون مواردی که در روایت اول ذکر شده به طور کلی پذیرش شهادت‌شان رد گردیده و حکم به صورت مطلق آمده و از جمله این موارد، اجیر است پس شهادت اجیر به طور کلی، قبل و بعد از پایان اجاره، مردود است و در روایت دوم که شهادت اجیر را مکروه دانسته است نشان‌دهنده نوعی نهی از شهادت اجیر است؛ زیرا مکروه‌دانستن شهادت اجیر به نفع موجر به معنی کراهت اصطلاحی و دلیل جواز شهادت نیست بلکه معنای کراهت اعم از منع و به معنای عدم نفوذ است؛ زیرا در موقع ادای شهادت، کراهت اصطلاحی معنا ندارد؛ چون اگر شهادت، اعتبار داشته باشد باید مطابق آن عمل شود و شهادت ادا گردد و اگر اعتبار نداشته باشد، نمی‌توان بر اساس آن قضاوت کرد (تبریزی، ٤۸۲؛ مؤمن قمی، ۱/ ۵۸۰).

ب- قول مشهور فقهای شیعه مبنی بر پذیرش شهادت اجیر پس از انقضای قرارداد اجاره و عدم پذیرش آن در دوره قرارداد اجاره است (تبریزی، ٤۸۲).

دلیل آن نیز علاوه بر عموم و إطلاق روایات باب شهادت- که شامل أجیر نیز می‌شود- دو روایت خاص ابوبصیر از إمام صادق (ع) (حرعاملی، ۲۷، باب ۲۹، ح ۳) و روایت صفوان از إمام کاظم (ع) (همو، ح ۱) که به مفهوم خود دلالت دارد بر این که قبل از جداشدن موجر از اجیر، شهادت اجیر جایز نیست.

ج - گروهی از فقها (محقق حلی، شرائع الاسلام، ٤/ ۱۱۹؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ١٤/ ۲۰۰؛ فاضل آبی، ۲/ ۵۲۰؛ فاضل مقداد، ٤/ ۲۹۷- ۲۹۸) شهادت اجیر را له یا علیه موجر، در دوره اجاره و بعد از اجاره جایز می‌دانند. اولین کسی که پس از دوره قدما و دیدگاه آنان مبنی بر نپذیرفتن شهادت اجیر، قائل به پذیرش شهادت اجیر به طور مطلق شد، ابن ادریس است (ابن ادریس، ۲/ ۱۲۱- ۱۲۳). پس از او فقهای

دیگر، قائل به پذیرش شهادت اجیر به طور مطلق یا با تفصیلی که ذکر شد گردیده‌اند.

دلیلی که این گروه برای اثبات قول خویش آورده‌اند یکی عمومات شهادت است که در آیات قرآن مثـل آیه «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَينِ مِنْ رِجَالِكِمْ» (البقره: ۲۸۲) و «وَ أَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ» (الطـلاق: ۲) آمـده است، و دیگر این که چون فرض بر این است که اجیر، عادل است و با شهادت خود به دنبال جلب منفعت یا دفع ضرری نیست و عاملی که نشان دهنده فسق او باشد در او دیده نمی‌شود و دلیلی از کتاب یا سنت یـا اجماع بر رد شهادت او وجود ندارد، مانعی از قبول شهادت وی نیست (ابن ادریس، ۲/ ۱۲۱ – ۱۲۳).

در تمام موارد فوق، علی‌رغم این که رابطه صمیمانه‌ای بین شاهد و خویشاوندان و دوسـتان و مـرتبطین وی وجود دارد که احتمال شهادت ناحق به نفع آنها در مورد او داده می‌شود؛ ولی با فرض عادل بودن وی به این احتمال توجه نمی‌شود.

ملاک رد شهادت در اتهام

آیا همه موارد اتهام و هر احتمال تهمتی که شائبه جانب‌داری شاهد از یکی از طرفین دعوا داشته باشد، مانع پذیرش شهادت می‌شود؟

همان‌گونه که در بعضی منابع فقهی (اردبیلی، ۱۲/ ۳۸۲) آمده است هر احتمـال تهمتـی مـانع قبـولی شهادت نیست، بلکه بر اساس روایات در کتب فقهی، نمونه‌ها و مصادیقی برای تهمـت آمـده (حرعـاملی، ۲۷، کتاب الشهادات، ابواب ۲۵ الی ۲۹ و ۳۵) که در بعضی از آنها ادعا شده کـه تهمـت، مـانع پـذیرش شهادت است – که نمونه‌هایی از آن قبلاً گذشت – و در مواردی نیز علی‌رغم اینکه تهمت به نظر می‌رسـد ولی مانع قبولی شهادت نیست. ـ که مواردی از آن ذکر گردید – بنابراین ضـابطه‌ای کـه مشـخص کنـد چـه متهمی، شهادتش مردود و کدامیک شهادتش پذیرفته است وجود ندارد (اردبیلی، ۱۲/ ۳۸۳) زیـرا از مـوارد اتهامات عرفی که اتهام شرعی محسوب نشده‌اند، مشخص شد که تهمت به صرف تهمـت بـودن، مـانع از قبول شهادت نیست (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۳/ ۱۳۲؛ طباطبایی، ۱۵/ ۲۸۲؛ شهید اول، ۲/ ۱۲۷) و بـه نظر می‌رسد که بنای فقها در رد یا قبول شهادت، امر دیگری ورای تهمت است. به همین دلیل فقها در صدد برآمده‌اند تا ملاک و ضابطه‌ای برای رد شهادت این گروه بیابند.

در کتب فقهی ضوابط و ملاک‌هایی را جایگزین اتهام در عدم پذیرش شهادت کرده‌اند:

گاهی علت نپذیرفتن شهادت شاهد متهم نه بخاطر اتهـام وی بلکـه بخـاطر مخـدوش بـودن عـدالت اوست. (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۳/ ۱۳۲؛ شهید اول، ۲/ ۱۲۷؛ طباطبایی، ۵/ ۲۸۲؛ اردبیلی، ۱۲/ ۳۸۲ – ۳۸۳) چنان‌که در بیان علت عدم پذیرش شهادت دشمن، بعضی (اردبیلی، ۱۲/ ۳۹۰) معتقدند دشـمنی

دنیوی با عدالت، قابل جمع نیست؛ زیرا نتیجه عداوت یا بغض است یا فسق که هر دو حرام است و خود دشمنی، گناه کبیره است و گناه کبیره، فرد را از عدالت، ساقط می‌کند

به همین دلیل بعضی فقها عداوت دنیوی را به طور مطلق مانع شهادت ندانسته‌اند بلکه عدم پذیرش شهادت را منحصر در مواردی کرده‌اند که اتهام بی عدالتی در مورد شاهد قوی باشد و این دشمنی متضمن فسق باشد ولی در مواردی که این دشمنی به عدالت فرد آسیبی نمی‌زند شهادت او له یا علیه کسی که با او دشمنی دارد و نیز شهادت او له یا علیه این فرد پذیرفته است (طباطبایی، ۲/ ٤۳۳).

بعضی نیز در استدلال بر تهمت نبودن موارد ذکر شده در کتب فقهی گفته‌اند: منشأ تهمت یا به خاطر دوستی است یا دشمنی دنیوی یا خویشاوندی یا اتحاد قبیلگی و... در حالی که هیچ کدام از اینها باعث رد شهادت نمی‌شود (نراقی، ۱۸/ ۲۳٤). ضمن این که اخباری که به عنوان مستند عدم پذیرش شهادت متهم آمده است ـ که این اخبار قبلاً ذکر شد ـ نسبت به اخباری که خبر عادل را می‌پذیرد ـ مثل روایت عبدالله بن أبی یعفور از امام صادق (ع) (حرعاملی، ۲۷/ ۳۹۱) و روایت مسمع بن عبدالملک از امام صادق (ع) (کلینی، ۷/ ٤۰٤) و روایت یونس (حرعاملی، ۲۷/ ۲٤۱) و روایات دیگر (همو، ۲۷، کتاب الشهادات، ابواب ۱۰،۱٤، ۲۳، ۲٤، ۵۱ و ....) - که به عنوان مستند صفت عدالت ذکر شده‌اند - مرجوحیت دارد. و چون در اکثر موارد با ثبوت عدالت، تهمتی حاصل نمی‌شود، شاید مراد از متهم در این اخبار، مجهول الحال باشد یا کسی که مظنون الفسق یا مشکوک الفسق است؛ و علت عدم پذیرش شهادت وی این باشد که عدالت وی احراز نشده است که اگر این شک یا ظن بعداً با معرفت وی به یقین تبدیل شود، چنین کسی در واقع عادل نیست گر چه به عدالت وی حکم شده باشد (نراقی، ۱۸/ ۲۳۳؛ اردبیلی، ۱۲/ ۳۸۳).

گاهی نیز ضابطه در تهمت، این است که شاهد به مدعی یا منکر تبدیل می‌شود و شهادت چنین شاهدی که خودش یکی از طرفین دعوا محسوب می‌شود، پذیرفته نیست. مثلاً در مورد عدم پذیرش شهادت شریک در مال مشترک به نفع شریک، علت این نیست که شاهد در معرض اتهام است بلکه علت این است که شاهد که باید فردی غیر از مدعی باشد، در جایگاه مدعی قرار گرفته و به مدعی کمک می‌کند و از نظر موازین قضایی پذیرفته نیست که فردی هم مدعی باشد و هم برای اثبات سخن خویش در جایگاه بینه قرار گیرد؛ زیرا بینه نباید هیچ نفع و ضرری در دعوا داشته باشد (فاضل هندی، ۱۰/ ۳۰۳؛ صاحب جواهر، ٤۱/ ٦٤؛ مؤمن قمی، ۱/ ۵۵۸؛ اردبیلی، ۱۲/ ۳۸٤؛ سبحانی، ۲/ ۲٦٦) و در شهادت طلبکار به نفع بدهکار محجور نیز شاهد در حقیقت مدعی است؛ زیرا اگر شریک دیگری نداشته باشد تمام مال را می‌برد و اگر شریکی داشته باشد قسمتی از مال را می‌برد. (اردبیلی، ۱۲/ ۳۸٤) چنان‌که در مواردی که شهادت شاهد به خاطر دفع ضرر مردود می‌شود، دلیل عدم پذیرش این است که در عین شاهد بودن، در نقش یکی از طرفین دعوا یعنی منکر ظاهر شده است (فاضل هندی، ۱۰/ ۳۰۳).

بدیهی است که هر جا اتهام ذینفع بودن شاهد وجود نداشته باشد شهادت وی پذیرفته می‌شود مگر این که نص شرعی اقتضای قبول یا رد شهادت را داشته باشد (گلپایگانی، ١٥٤).

در مجموع، با بررسی مواردی که شهادت شاهد به علت وجود اتهام رد شده است چنین به نظر می‌رسد که علت رد شهادت، مواردی مانند ذینفع بودن شاهد در نتیجه حاصل از شهادت است یا مخدوش شدن عدالت و احتمال فسق شاهد. همان گونه که قبلاً بیان گردید در صورت مخدوش شدن عدالت از بحث اتهام خارج شده و در محدوده یکی دیگر از صفات شاهد که عدالت است وارد می‌شود. بنابراین چون دلیل متقنی بر این که علت نپذیرفتن شهادت، تهمت باشد، وجود ندارد؛ بهتر است در مواردی که به عنوان تهمت ذکر شد به صرف تهمت بودن، شهادت رد نشود و به دلیل دیگری رجوع گردد و اگر دلیل دیگری هم وجود نداشته باشد به موارد ذکر شده در نصوص اکتفا شده و شهادت رد نگردد (شهید اول، ۲/ ۱۲۷؛ نراقی، ۱۸/ ۲۳۵) بخصوص که همان گونه که ذکر گردید موارد اتهامِ قویتر از مصادیق مطرح شده در کتاب‌های فقهی مثل دوست، مهمان، اجیر، فامیل نسبی و سببی شهادتشان پذیرفته شده است.

این که در بعضی کتب فقهی آمده که «مطلق تهمت، رد کننده شهادت نیست، فقط وقتی با تهمت، شهادت کسی رد می‌شود که با نص یا اجماع، مردود بودنش ثابت شده باشد» (اردبیلی، ۱۲/ ٤٠٢) به این دلیل است که اتهام را دلیل کافی برای رد شهادت نمی‌دانند و باز به همین دلیل در کتب فقهی به بیان بعضی مصادیق که ظاهراً اتهام، مانع از پذیرش شهادت آنها شده، اکتفا گشته است.

به نظر می‌رسد که دلیل عمده در عدم پذیرش شهادت شاهد، ذینفع بودن وی است و ذکر عنوان کلی اتهام و عدم پذیرش شهادت متهم و سپس استثنا کردن جمع کثیری از این قاعده کلی، مصداق تخصیص اکثر و غیر موجه است؛ مخصوصاً که جنبه اتهامی موارد استثنا شده، قوی‌تر از مصادیق ذکر شده در کتاب‌های فقهی است؛ شاید صحیح‌تر این باشد که همان گونه که بعضی از فقها (خوئی، ۱/ ۱۱۰؛ وحید خراسانی، ۳/ ٤٦٦؛ روحانی، ۳/ ۲٤۱؛ فیاض، ۳/ ۲٦) در بیان شرایط شاهد ذکر کرده‌اند به جای شرط «انتفاء تهمت یا ارتفاع تهمت»، شرط «ذینفع نبودن شاهد» عنوان شود تا علاوه بر این که همه موارد شاهد ذینفع را در بر می‌گیرد در عین حال، مواردی که تهمت عرفی محسوب می‌شود ولی داعیه دفع ضرر یا جلب منفعت وجود ندارد و یا اگر احتمال دفع ضرر و جلب نفع وجود دارد با وجود شرط عدالت منتفی می‌شود، از شمول این شرط خارج شوند.

نتیجه‌گیری

گرچه در منابع فقهی «انتفاء تهمت» به عنوان یکی از شرایط شاهد ذکر گردیده است ولی با بررسی مصادیقی که برای آن آورده شده است به نظر می‌رسد که آنچه مانع پذیرش شهادت این مصادیق گردیده

است نه اتهام آنان به احتمال شهادت ناحق به نفع یا ضرر دیگران، بلکه ذینفع بودن شاهد در نتیجه شهادت است و به همین دلیل ترجیح داده شد که به جای شرط انتفاء تهمت، شرط «ذینفع نبودن در شهادت» آورده شود تا این شرط بتواند مصادیق تهمت عرفی را از عنوان کلی اتهام خارج سازد و آن را مختص مواردی قـرار دهد که اتهام، ناشی از ذینفع بودن شاهد است.

منابع

ابن ادریس، محمد بن احمد، ***السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۰ ق.

ابن بابویه، محمّد بن علی، ***من لا یحضره الفقیه***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۳ ق.

ـــــــــــــــ، ***المقنع***، قم: مؤسسه امام هادی (ع)، ۱٤۱۵ ق.

ـــــــــــــــ، **معانی الاخبار**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۰۳ ق.

ابن براج، عبدالعزیز بن نحریر، ***المهذب***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۰٦ ق.

ابن حمزه، محمد بن علی، ***الوسیلة الی نیل الفضیلة***، مصحح: محمد حسون، قـم: انتشـارات کتابخانـه آیـت اللـه مرعشی نجفی، ۱٤۰۸ ق.

ابن حنبل، احمدبن محمد، ***المسند***، بیروت: عالم الکتب، چاپ اول، ۱٤۱۹ ق.

ابن زهرة، حمزةبن علی، ***غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع***، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱٤۱۷ ق.

ابن ماجه قزوینی، محمدبن یزید، ***السنن***، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.

ابوداود، سلیمان بن اشعث، ***السنن***، بیروت: دارالکتاب العربی، بی‌تا.

اردبیلی، احمد بن محمد، ***مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۰۳ق.

آبی، حسن بن ابی طالب، ***کشف الرموز فی شرح مختصر النافع***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱٤۱۷ق.

تبریزی، جوادبن علی، ***اسس القضاء و الشهادة***، قم: دفتر مؤلف، بی‌تا.

حر عاملی، محمد بن حسن، ***وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة***، قم: مؤسسة آل البیت، ۱٤۰۹ ق.

خمینی، روح الله، ***تحریر الوسیله***، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، اول، بی‌تا.

خوانساری، احمد بن یوسف، ***جامع المدارک فی شرح المختصر النافع***، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱٤۰۵ ق.

خوئی، ابوالقاسم، «مبانی تکملة المنهاج» ضمن ***موسوعة الامام الخوئی***، قم: مؤسسـة إحیـاء آثارالامـام الخـوئی، ۱٤۱۸ ق.

روحانی، صادق، ***منهاج الصالحین***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

سبحانی، جعفر، ***نظام القضاء و الشهادة فی الشریعة الإسلامیة الغراء***، قـم: مؤسسـه امـام صـادق علیـه السـلام، ۱٤۱۸ ق.

شهید اول، محمدبن مکی، ***الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۷ ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، ***الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة***، قم: کتابفروشی داوری، ۱٤۱۰ ق.

________________، ***مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام***، قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة، ۱٤۱۳ق.

شیخ بهائی، محمد بن حسین، ***جامع عباسی***، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۸٦ ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام***، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱٤۰٤ ق.

طباطبائي كربلايي، علي بن محمدعلي، ***رياض المسائل***، قم: مؤسسه آل‌البيت عليهم‌السلام، ۱٤۱۸ ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***الخلاف***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۰۷ ق.

________________، ***النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی***، بیروت: دارالکتاب‌العربی، ۱٤۰۰ ق.

________________، **تهذیب الأحکام**، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱٤۰۷ ق.

علامه حلی، حسن‌بن یوسف، ***تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه***، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱٤۲۰ق.

________________، ***قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۳ ق.

________________، ***مختلف الشیعه فی احکام الشریعه***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۳ ق.

علم‌الهدی، علی بن حسین، ***الانتصار فی إنفرادات الإمامیه***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۵ ق.

فاضل لنکرانی، محمد، ***تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة (القضاء والشهادات)***، قم: مرکز فقه الأئمة الأطهار (ع)، ۱٤۲۷ ق.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ***التنقیح الرائع لمختصر الشرائع***، قم: انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱٤۰٤ ق.

فاضل هندی، محمدبن حسن، ***کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱٦ ق.

فخر المحققین، محمدبن حسن، ***ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد***، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ ق.

فیاض کابلی، محمداسحاق، ***منهاج الصالحین***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱٤۰۷ ق.

گلپايگاني، محمدرضا، ***كتاب الشهادات***، مقرر: علي حسيني ميلاني، قم: ناشر مقرر كتاب، ۱٤۰۵ ق.

محقق حلی، جعفربن حسن، ***شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام***، قم: موسسه اسماعیلیان، ۱٤۰۸ ق.

محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، ***کفایة الأحکام***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۲۳ ق.

مدیرشانه‌چی، کاظم، ***درایة الحدیث***، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵٦.

مشکینی، علی، ***مصطلحات الفقه***، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۷.

مفید، محمدبن محمد، ***الإعلام بما اتفقت علیه الإمامیة من الأحکام***، مصحح: محمد حسون، قم: کنگره جهـانی هزاره شیخ مفید، ١٤١٣ ق.

مؤمن قمی، محمد، ***مبانی تحریر الوسیله***، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، ١٤٢٢ ق.

نراقی، مولی احمدبن محمدمهدی، ***مستند الشیعه فی أحکام الشریعة***، قم: مؤسسة آل البیت (ع). ١٤١٥ ق.

وحید خراسانی، حسین، ***منهاج الصالحین***، قم: مدرسه امام باقر (ع)، چاپ پنجم، ١٤٢٨ ق.